

بنیاد فرهنگی کهزاد



یک درام رقت انگیز
در قلعه عاشق شنواری

احمد علی کهزاد

یک درام رقت انگیز در قلعه عاشق شنواری

احمد علی کهزاد

بنیاد فرهنگی کهزاد

در تاریخ دو قرن اخیر افغانستان به واقعات بسیار عجیب و غیر مترقبه‌ئی بر میخوریم که در بسیاری موارد از غرابت زیاد باور نکردنی است. از آنجمله یکی واقعه بسیار رقت انگیز دستگیر شدن و کور ساختن پادشاه بزرگ سدوزائی، زمان شاه پسر تیمور پسر احمد شاه است که متأسفانه در اثر هنگامه‌های بی اتفاقی برادران و سرداران بعمل آمد و صحنه این درام تراژیک یکی از قلعه‌های نزدیک جگدک، سر راه جلال آباد بود که به یکی از ملکان شنواری، ملا عاشق نامی، تعلق داشت. جزئیات این صحنه رقت بار تاریخی را مختصراً معرفی میکنیم:

شاه زمان سومین پادشاه سلاله سدوزائی بعد از فوت پدرش تیمورشاه در بالاحصار کابل به پادشاهی رسید ولی چون در حدود 30 برادر خورد و کلان داشت که عده حاضر و عده‌ئی غایب بودند. دفعتاً به تحریک مادر اندرها و خودخواهی خود بچه‌ها صدا و غوغا و احتجاج شدیدی بلند شد که در نتیجه عده‌ئی که در کابل بودند در محبس بالاحصار بالا فرستاده شدند و عده‌ئی که دور و در ولایات بودند، منجمله همایون و محمود بنای بغی و مخالفت را گذاشتند. همایون بعد از مدتی اسیر شده و به امر زمان شاه پهلوی سائر برادران در کنج محبس رفت و شهزاده محمود با لجاجت هر چه تمامتر بین هرات و قندهار به فعالیت درآمد. زمان شاه مدت 9 سال پادشاهی کرد و شهزاده محمود مدت 9 سال از ادعای سلطنت آرام ننشست.

در 1216 هجری قمری زمان شاه در پنجاب بود که شهزاده محمود بعد از التجا به عمال قاجاری و عدم کامیابی‌های مکرر بالاخره به کمک مرد مدبر و کارآگاهی مانند وزیر فتح خان که قتل پدرش او را هم در صف مخالفان شاه زمان قرار داده بود، از سیستان به قندهار روی آورده و بعد از تسلیم گرفتن شهر مذکور از مهر علی خان اسحق زائی، بنای حمله را بطرف کابل گذاشتند.

زمان شاه در پنجاب ب فکر نقشه‌هایی علیه رنجیت سنگ و خنثی ساختن امال بیگانگان بود که زنگ خطر از داخل مملکت بگوشش رسیده و مجبورش ساخت که به سرعت هر چه تمامتر خود را به کابل برساند. زمان شاه به کابل آمد و با قوائی در حدود 30 هزار نفر بطرف غزنی حرکت کرد و پیشدار سپاه را پیشتر بطرف مقر اعزام نمود ولی کاری ساخته نتوانست و شکست خورد و عقب نشست و از کابل با وزیر اعظمش سردار رحمت اله خان ملقب به وفادار خان و یکی دو نفر معتمدان دیگر با دسته محدودی که از 200 سوار و 400 پیاده متجاوز نبود، بعزم جلال آباد و پشاور درآمد. محمود و وزیر فتح خان همان روز کابل را اشغال کردند و گرماگرم دسته سواران جرار و چابک را عقب شاه فراری حرکت دادند.

در حدود جگدک میان این دو دسته متخاصم تصادم واقع شد و سواران شاه محمود چرب دستی کردند و شاه زمان از فرط خستگی و تلاش مجبور شد در یکی از قلعه های مجاور عرض راه که به ملا عاشق شنواری یکی از آشنایان قدیم وزیر اعظم زمان شاه تعلق داشت، پناه ببرد.

عاشق شنواری اول به کمال گشاده روئی و مهربانی از مهمان شاهانه خویش استقبال کرد و دست ادب بر سینه نهاد ولی چون شنید که شاه محمود به شهر کابل دست یافته است، ترس و حب جاه و دریافت انعام در کله او خیالات واهی تولید کرد و در عالم خوف رجا پا بر تمام مقتضیات مهمان نوازی و اصول احترام پناه گزینان در دوده و عرف افغانی گذاشته پسران خویش را بکابل فرستاد و از شاه محمود تقاضا نمود تا نفر فرستاده و محبوسین قلعه را دستگیر کنند.

بیچاره زمان شاه پادشاه مقتدری که 9 سال از کابل در شرق و غرب افغانستان علیه بیگانگان جنگید و نقشه های دور و درازی برای آبادی کشور داشت و از مشهد تا لاهور حکمرانان وی نشسته بودند به اندازه ئی کوچک و بی چاره و بی وسیله شده بود که مانند مرغی در میان قفسی پر میزد ولی خلاصی و نجات را نمیدید.

تا نیمه های شب هنوز هم زمانشاه و همراهان او خویش را مهمان معزز تصور میکردند ولی ناگهان ملتفت شدند که مهمانخانه قلعه محبس ایشان شده و میزبان مهربان به زندان بان هولناکی تغییر قیافه داده است.

زمان شاه با همه تنهایی کوشید که در مقابل عاشق و پسران او بجنگد. شمشیر ایرانی بسیار معروفی داشت بنام «مار پیچ» که بگفته خودش اگر در سنگ خارا میزد سنگ را شق میکرد ولی آنشب هر چه آنرا حواله پسران عاشق میکرد کارگر نمی افتاد تا اینکه آنرا بر زمین زد و گفت چاره ندارم، بخت برگشته است سپس منتظر تقدیر نشست.

دامنه شب سیاه رو به سفیدی میرفت. از پشاور و از کابل کسانی در تجسس زمان شاه برآمده بودند. از طرف پشاور برادرش شاه شجاع که بر واقعه اطلاع یافته بود یکی از سرداران موسوم به عبدالکریم خان را با دسته سواران برای نجات وی فرستاد و از طرف کابل سردار اسد خان یکی از فرزندان سردار پاینده خان برای گرفتار ساختن زمان شاه به امر شاه محمود حرکت کرده بود. چون فاصله کابل و جگدک نزدیکتر بود، سردار اسد خان زودتر به نقطه مطلوب رسید و شاه بخت برگشته و همراهان او را چون مرغی در دام افتاده گرفتار ساخت و بنا بر بعضی روایات همانجا فوری پادشاه مذکور را از نعمت بصر عاری ساخته و محبوس به کابل آورد.

زمان شاه که سر شب بحیث پادشاه مقتدر داخل قلعه عاشق شنواری شده بود، صبحگاهان همه اقتدار پادشاهی را از دست داده و به صفت یک اسیر و محبوس نابینا از قلعه خارج شد و حتی از دیدن آفتاب هم محروم گردید.

/ بنیاد فرهنگی کهزاد جون 2015 /